

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نوشته ماری- آنژ پاتریزیو- [Marie-Ange Patrizio](#)

برگرداننده: حمید محوی
15 نومبر 2015

فراسوی تصاویر رسانه‌ئی، شجاعت و قاطعیت مردم سوریه (بخش 2)

Derrière l'image médiatique, le courage et la détermination des Syriens (2)

داستان سفر و مشاهدات در سوریه : بامداد روشن

2 نومبر 2015 ، مرکز مطالعات جهانی سازی



مرکز مطالعات جهانی سازی امروز دومین بخش از داستان سفر به سوریه را منتشر می کند : با عنوان « بامداد روشن». ماری آنژ پاتریزیو در این نوشته تجربیات خود را در کشوری که از چهار سال پیش هدف خشونت قرار گرفته ترسیم می کند. او در عین حال گوشه‌هایی از زندگی روزمره زنان و مردان این کشور جنگ زده را نشان می دهد. ماجرای سفر او شایستگی توجه ما را خواهد داشت، تا دریابیم که فراسوی تصاویر رسانه‌ئی از رسانه

های متعلق به جریان های حاکم، زنان و مردان و دختران و پسران نوجوان و کودکانی هستند که با شجاعت و قاطعیت با تمام ترسها و تهدیدهای گروه های تروریست در کشورشان زندگی می کنند.

بامداد روشن

شنبه صبح 10 اکتوبر 2015، صومعه ژک قدیس معلولا

آفتاب هنوز بالا نیامده بود. دو ستاره هلال باریکی از ماه را همراهی می کرد. در باغ گیاهان طبی آب به شکل جویباری در بخش پائین جریان داشت، این آب چاه است که با تلمبه آب صومعه را تأمین می کند. پیش از این دو بار صدای دعا خوانی را که از قاره (یا قرا شهری در مجاورت قلمون) بر می آمد شنیده بودم. همه چیز آرام بود، ایرها در پهنة آسمان قلمون و در نور صبحگاهی دیده می شد. این قطعه در ارتفاع 1300 متری واقع است و از شکاف پنجره هوای تازه و خنک را می توانستم احساس کنم. لامپ کوچکی اتاقم را روشن می کرد، ناگهان به فکر رسیدم که در کنتراست نور روز مقابل پنجره می توانم هدف خوبی برای تیراندازان ماهری باشم که معمولاً در محدوده روستاها کمین می کنند. بی گمان از بس در فرانسه به این و آن قول احتیاط کاری دادم، اغراق آمیز به نظر می رسد. ولی با این حال در چنین وضعیتی حتماً طبیعی است که انسان به این جور چیزها فکر کند. ولی محض احتیاط چراغ را خاموش کردم، این گونه موارد هرگز قابل پیشبینی نیست، در هر صورت به این نور احتیاجی نداشتم. حتی کاملاً به عکس، می خواستم از بالا آمدن آفتاب و گرمای نخستین شعاع های آن استفاده کنم. ناقوس در نورخان صومعه وقت دعای صبح گاهی را اعلام می کرد.

دیشب، دو مبارز حزب الله برای پیک نیک به صومعه آمده بودند، وقتی بود که ما در حال خاتمه بخشیدن به گفتگویمان با مجریان هلال سرخ سوریه بودیم (در بخش های آینده به این موضوع خواهم پرداخت). باید دانست که مبارزان حزب الله در کنار ارتش سوریه منطقه را حفاظت می کنند و کمک آنها در نبرد قلمون تعیین کننده است. ما درخواست کردیم که آیا می توانیم چند دقیقه با آنها صحبت کنیم. نه دور میز آنها بلکه روی نیمکت سالون روبه رو نشستیم. لباس های نظامی آنها بهتر از سربازان سوریه است: آنها مشهور هستند که نسبت به ارتش سوریه از وضعیت بهتری برخوردارند (مدیریت زیر بنائی و اقتصادی، به ویژه غذاخوری).

بین 35 تا 40 ساله هستند. یکی ریشو و دیگری اصلاح کرده است. آن یکی که ریش نداشت چشمانش را به زمین دوخته بود و چیزی نمی گفت، تنها در پایان صحبت مان بود که به ما نگاه کرد. ولی دیگری با چهره ای بشاش با ما حرف می زد. او در پایان صحبت کوتاهمان گفت که یک دختر 16 ساله دارد که از خود او بلند قد تر است و نمی خواهد در خیابان در کنار او راه برود!

ما با اظهار خوشوقتی از ملاقتشان، به آنها گفتیم که با مبارزه آنها همبستگی داریم و رفقای ما در فرانسه نیز از مبارزه آنها پشتیبانی می کنند. خندیدند و جمله ای را گفتند که پیش از این نیز شنیده بودیم — «به روی سرم، به روی چشم» — به ما یادآور شده بودند که سعی نکنیم برای خداحافظی با آنها دست بدهیم. ولی وقتی سوار ماشینشان شدند که بروند، آن یکی که در سکوت نشسته بود برای ما دست تکان داد.

بعد از نهار، خیلی آرام بی آن که توجه دیگران را جلب کرده باشم چند گام در محوطه صومعه گشت زدم، و چند سرباز جوان را دیدم که به پست های نگهبانی شان در رشته کوه های شرق لبنان می رفتند. کمی دورتر یک قبضه توپ یدک کامیون بود و به سوی کوه نشانه گرفته بود.



کمی بعد به همراه [...] و [...] به سوی دستگاه زرهی خالی بازگشتم. چند کلمه با سربازان وظیفه جوان رد و بدل می‌کنیم، از دیدن ما در آنجا کمی شگفت زده شده بودند، و وقتی فهمیدند که ما خارجی هستیم و از ملیت ما با خبر شدند بیشتر شگفت زده شدند. ولی با کمال میل به صحبت شان با ما ادامه دادند. از این صحبت ها یادداشت برداری نکردم، خیلی جوان بودند، یک کمی خجالتی بودند، [...] ابراز دوستی ما را برای آنها ترجمه می‌کند، ستایش ما از مبارزه قانونی آنها، برای کشورشان. یکی از آنها به ما آب تعارف کرد، و ما را برای ملاقات با رفقای دیگرش دعوت کرد، ولی از ما خواسته بودند که به مناطق نظامی نرویم. وقتی ما با او خداحافظی می‌کردیم، به زبان عربی گفتیم «شوکرأ، سوریا» (مرسی، سوریه) و از [...] خواستم که کلمه «پایدار باشید» را برای او ترجمه کند، با شنیدن این کلمه اشک در چشمانش جمع شد. لحظه دلهره آور در مقابل آنچه انتظارش را می‌کشد؟ یا موجی از احساس در شنیدن حرفها و دیدن رفتار عاطفی زنی که می‌تواند مادر او را تداعی کند؟ چه مدت است که به خانه اش بازنگشته؟

کمی بعد در صبح همان روز، با ابراهیم صحبتی داشتیم که بعداً به آن خواهم پرداخت، یک سرباز دیگر با ماشین از راه رسید می‌باید با ابراهیم کارمند هلال سرخ یک صندلی چرخدار را برای سربازی که جراحی و قطع عضو شده بود به لاذقیه ببرند. با او نیز صحبتی داشتیم، 34 ساله و پیش از آن که به ارتش بازگردد جزء سربازان ذخیره بود و در بخش بیمه کار می‌کرد، عکس نامزدش را روی صفحه تلفن همراه به ما نشان داد، خندان و با کمال میل پر حرف بود. من هم عکس پسر دخترم ژول را نشان او دادم که تقریباً دو ماهه است، پس از رد و بدل کردن چند کلمه تحسین آمیز ... وقتی به زبان عربی با [...] حرف می‌زد من کلمه «رزو ولتر» (شبكة ولتر) را در بین حرفهایش شنیدم: به او گفتیم که اتفاقاً ما هم به دیدار تی پری میسان به دمشق می‌رویم. با لبخند صادقانه ای گفت: «به آقای میسان بگوئید که در اینجا همه او را دوست دارند» و شروع کرد به حرف زدن درباره وضعیت سیاسی، تحلیل های تی پری میسان، و ستایش از او به خاطر تعهدی که در کنار مردم سوریه پذیرفته است، و مبارزه برای حقیقت و عدالت. از ما می‌خواهد که در دمشق از نیاز به تجهیزات ویژه برای معلولین جنگ صحبت کنیم. با کمی تأخیر کنار ماشین او درباره دستگاه های ارتوپدیک، و اندام های مصنوعی حرف می‌زنیم، به صندلی چرخ دار نگاه کردم که فکر می‌کنم احتمالاً باید از سوی یک سازمانی غیر دولتی لبنانی اهداء شده باشد.



پیش از آن که برود ناگهان گوئی چیزی را فراموش کرده باشد به سوی محلی رفت که صندلی چرخ دار را تحویل گرفته بود، و این بار مسلح بازگشت و سلاحش را روی نیمکت پشتی ماشین گذاشت. هنگام خداحافظی، وقتی به او گفتیم پایدار باشید، او هم اشک در چشمانش حلقه زد، و ما نیز متأثر شدیم. بعد ابو ژرژ آمد و به ما اطلاع داد که سرهنگ، فرمانده منطقه صومعه و قرا پذیرای صحبت با ما شده است. برای ملاقات با او به سالون پذیرائی رفتیم که درست در بخش ورودی صومعه واقع شده است. از این ملاقاتی که این همه انتظارش رامی کشیدیم ولی فرصت آماده کردن آن را هنوز پیدا نکرده بودیم در واقع غافلگیر شدیم. افسر نظامی یک ساعت و نیم از وقت استراحتش را به ملاقات با ما اختصاص داده بود. با خلوص نیت و در سادگی تمام.

در آغاز صحبت مان به او یادآور شدیم که می دانیم و آگاه هستیم که نباید وارد مباحثی شویم که در تلاقی با برخی مسائل نظامی و ستراتیژیک در وضعیت کنونی قرار می گیرد: یعنی حمله ارتش سوریه به پشتیبانی نیروی هوایی روسیه. در نتیجه به مسائل کلی و عادی و شاید در برخی موارد نه چندان هوشمندانه می پردازیم. ولی او در پاسخ به ما اطمینان خاطر داد که می توانیم هر چه بخواهیم بپرسیم، بعد او خواهد دید که تا چه اندازه می تواند به این پرسش ها پاسخ بگوید، و با شنیدن این حرف بود که ما بیش از پیش دست و پایمان را گم کردیم.

به جای این که خیلی ساده از او بپرسیم: حالتان چطور است؟ سوآلی که می توانست سوآل خوبی باشد، ولی خیلی احمقانه با این پرسش شروع کردیم:

که او در چه ارتشی خدمت می کند؟

«ارتش نیروی زمینی، پیاده نظام».

[م.ا...]: در مورد وضعیت کار ارتش؟

« مبارزه ما همیشه علیه اسرائیل در جولان بوده، و با جنگ در منطقه شهری و خیابان عادت نداشتیم. به همین علت دو سال اول خیلی سخت گذشت، ولی در سال های بعدی یعنی از سال 2013 تجربه آموخته شدیم».

[م.ا...]: آیا شرایط زندگی روزمره قابل قبول است؟

« در آغاز اشتباهاتی وجود داشت، حالا شرایط زیست را با سازماندهی بیشتری ترمیم کرده ایم. ولی ما کارمند ارتش نیستیم، ما افرادی هستیم که در ارتش خودمان بسیج شده ایم. ما مزدور مسلح نیستیم که البته آنها از وضعیت

بهتری برخوردارند و به همین علت نیز به چنین حرفه ئی پرداخته اند. برای ما تعهدمان مطرح است و نه شرایط کار. ما در هر شرایطی از کشورمان دفاع می کنیم.»

او 25 سال در ارتش خدمت کرده بود.

[د...]: در مورد از راه رسیدن روس ها نظرتان چیست ؟

« در آغاز، خواست ما نبود، ولی چون که این جنگ یک جنگ جهانی است، روسیه باید مداخله می کرد. امروز همه طرفدار حقیقت و عدالت هستند، ما از این موضوع خوشحال هستیم و امیدواریم که فرانسه نیز سیاستش را متحول سازد. از دوگل به این سو ما هیچ کار معتبری از سوی فرانسه ندیده ایم.»

[م.ا...]: مردان سیاسی معتبر از دیدگاه شما کدام هستند ؟

« دوگل یک نماد جهانی است، و نه تنها برای فرانسه. در سوریه، خالد بن ولید که تاکتیک ها و اصول جنگ را آموخته است(2). و صلاح الدین ایوبی (3)».

در سکوت فرو رفته بودیم چون که نمیدانستیم او از چه کسانی حرف می زند.

[م.ا...]: و بین نظامیان ؟

« یوسف العظمه که علیه استعمار فرانسه جنگید. در سال 1920 وقتی فرانسوی ها آمدند او تنها با 200 نفر در مقابلشان ایستادگی کرد. به او گفتند که تو دیوانه هستی تنها با 200 نفر می خواهی با آنها بجنگی. می دانست که شکست خواهد خورد [و سلاح در دست گشته خواهد شد]، ولی در پاسخ گفته بود، بعد نمی توانند بگویند که فرانسوی ها بی آن که با مقاومتی روبه رو شوند وارد سوریه شدند.» (4).

در بازگشت به فرانسه، سعی کردم در مورد این افرادی که او نام برده بود کسب اطلاع کنم، و پی بردم که تاریخ نویسی در کشور ما تحت تأثیرسانسور استعماری همیشه وسعت خاصی داشته و همچنان در اینجا برقرار است، یعنی یک قرن پس از اشغال سوریه توسط فرانسه به یمن آقایان سایکس و پیکو.

« و ما به **حافظ اسد** افتخار می کنیم، به خاطر اکتوبر 1973 در جنگ کپور، او ستون فقرات اسرائیل را در هم شکست. او از نبردهای ناپلئون الهام گرفته بود. حافظ اسد فرهنگ و معلومات گسترده ای داشت. ما به **ناصر** هم افتخار می کنیم، او نماد مقاومت است. دوگل و چگوارا هر کدامشان نماد مقاومت ملت ها هستند، ناپلئون چیز دیگری بود، او ژنی نظامی داشت. اولین پیروزی به یمن حافظ اسد بود که ممکن شد، گرچه آدم ساده ای بود ولی با این حال او بود که جنگ را هدایت کرد. حافظ اسد در عین حال فیلسوف هم بود، سخنان او هنوز هم رایج است، سخنانی بسیار کاریزماتیک که می تواند مردم را به حرکت وادارد. طی صحبت های پس از جنگ کپور در سال 1973، کیسینجر به او گفته بود : «خوشبختانه تو رئیس جمهور کشور بزرگی نیستی، در غیر این صورت ما را دچار سختی بیشتری می کردی، شما کشور کوچکی هستید ولی قیمت گزافی را به ما تحمیل می کنید.»

«طی صحبت ها، سادات برای خودش حرف می زد، ولی فلسطین برای ما یک مسأله مرکزی به حساب می آمد. اسد در پایان چهار ساعت و نیم دیدار با کیسینجر یک کلمه هم به زبان نیاورد، به طوریکه پس از چهار ساعت و

نیم کیسینجر دستمال سفیدش را بیرون کشید تا بگوید ! Help

میتران در مورد اسد گفته است که او تنها مرد سیاسی است که دارای فرهنگ در بسیاری زمینه ها می باشد.»

استقامت ارتش سوریه

[م.ا...]: بازنمایی تجسمی نبرد ایسوس (موزه ملی باستان شناسی در ناپل) الکساندر را در پیشاپیش سپاهیان نشان می دهد، سوار بر اسب، بی آن که کلاه خود بر سر داشته باشد رویاروی داریوش سوم که پشت افسران سوار بر ارابه و با کلاه خود دیده می شود : ترسی که در چهره داریوش سوم می بینیم استقامت و بی باکی دشمنش را نشان می دهد.

«در اینجا ضرب المثلی هست که می گوید : یک شیر با سپاهی از خرگوش بهتر از سپاه شیران به فرماندهی یک خرگوش است» ! «وقتی روس ها از راه رسیدند و سلاح های ارتش سوریه را دیدند که طی چهار سال با آن مقاومت کرده بود، گرچه ارتش سوریه سلاح های سنگین نیز در اختیار داشت، شگفت زده شده بودند و از ما پرسیدند که چگونه با این سلاح های قدیمی جنگیده ایم ؟ و عکس می گرفتند ! جنگ افزار مهم است، ولی سرباز مهمتر است».

« شاید حسین هیکل را بشناسید، او یک روزنامه نگار مصری بود (5)، در سال های 45 کار روزنامه نگاری را آغاز کرد و هنوز هم در تلویزیون برنامه اجراء می کند، با الجزیره قرارداد داشت و شونده های بسیاری را به خود جلب می کرد، او می توانست با مداخلاتش مردان سیاسی را سرنگون کند. ولی حسین هیکل قرارداد قطر را رد کرد، یعنی جایی که بالاترین حقوق ها را در سطح جهانی به روزنامه نگاران پرداخت می کند، و الجزیره را ترک کرد. در آغاز بحران وقتی امیر قطر و حریری می گفتند که یکی دو ماه دیگر برای دعا به مسجد امویان خواهد رفت، حسین هیکل رسماً در پاسخ به آنها گفت : اگر نیمی از سوری ها علیه بشار اسد باشند، در یکی دو ماه آینده سقوط خواهد کرد. ولی اگر بیشتر از نصف مردم سوریه از او پشتیبانی کنند، دوام خواهد آورد. ولی باید بدانید که ما از بشار اسد بت نساخته ایم : ما با او هستیم چون که او با سوریه است، ولی اگر راهش را عوض کند، طبیعتاً ما دیگر با او نخواهیم بود.

[م.ا...]: شعاری که دائماً می شنویم «الله سوریه بشار و بس» !

«بله، ولی بشار اسد آن را تصحیح کرده است : الله سوریه مردم. شاید بدانید، در سوریه افرای هستند که بجای زنگ یا آهنگ در تلفون، قطعه ای از سخنرانی حافظ اسد را انتخاب کرده اند !».

«در سال 94 ، وقتی بشار اسد پس از اتمام دوره تخصصی اش در رشته پزشکی برای تحویل پست به جای برادرش بادل به سوریه بازگشت، در گردهمائی های مختلفی شرکت می کرد». «او رفتار خیلی دموکراتیکی دارد، شما می توانید هر چه می خواهید بگوئید، و او می تواند نظریاتی را که معتبر به نظر می رسد تشخیص دهد و همین نظریات هست که در گزارشات گردهمائی ها به ثبت می رسد. اگر به جشنی در ارتش می آید با همان ماشین هائی می آید که معمولاً همه در اختیار دارند. در نبردها، در 50 متری خط اول جبهه در کنار نظامیان حضور داشت. او پیوسته از سربازان ارتش سوریه در جبهه بازدید می کند، بی آن که برق داشته باشند، با آنها غذا می خورد، سیب زمینی پخته و تخم مرغ پوست می کند !».

« ما طرفدار عدالت و روشنگری هستیم، ما در حال دفاع از آنهایی هستیم که طرفدار عدالت و روشنگری هستند. هر انسانی که بشریت را دوست دارد، سوریه باید برای او مطرح باشد. یک شرق شناس گفته است که هر انسانی در جهان باید بداند که دو کشور دارد : کشوری که در آن به دنیا آمده ولی کشور دوم او سوریه است، گهواره تمدن. دمشق از 7000 سال پیش مکان زندگی بوده و این روند هیچگاه متوقف نشده است.»

[م.ا...]: چه تفاوتی با لیبیا وجود دارد ؟

«نه تنها لیبیا [...] از تمام مصیبت هائی که به وقوع می پیوندد زمین چیزهای خوبی می رویاند.»

[ر...] به او می گوید که «تو خیلی شاعرانه پاسخ می گویی!»

«چون که از صمیم قلب می گویم. هر یک از ساکنان این صومعه یک طرح مقدس است. انفاق کردن را در راه نیک خیلی دوست دارند. در القریبتین [شهری بین حمص و پالمیرا، از ماه اوت تحت اشغال داعش درآمده و اهالی این شهر را که مسیحی هستند به گروگان گرفته اند. واتیکان با آنها در این مورد مذاکره هائی را آغاز کرده است]. هفته آینده کار ما روی القریبتین خواهد بود و بعد پالمیرا. امیدوارم در پایان ماه آینده کار تمام شود؛ انشاءالله». او خیلی امیدوار بود و فکر می کرد که پیروزی از آن جبهه حقیقت و عدالت خواهد بود.

«پیروزی در بردباری، و بردباری کلید گشایش و رهائی است. زنها به ما می گویند که ناامیدی خیانت است». «نقش زنها بنیادی است. شاعر، شاهزاده شاعران شرق گفته است «مادر یک مدرسه است، اگر تو او را آماده کنی یک ملت را آماده کرده ای. اگر مادر خوب باشد و پدر بد، بچه ها خوب تربیت خواهند شد». محمد گفته است: «چه کسی را باید بیش از همه دوست داشته باشم؟ مادر. ولی بعد؟ باز هم مادر. و تنها در چهارمین بار از دوست داشتن پدر می گوید».

[م...] : در مورد علامت هائی که روی لباس، روی بازوی چپ ... «کوماندو» و روی سینه علامت چترباز «ساخت فرانسه!»

با خنده به ما پاسخ می دهد که این علامت به قدمت سال 92 است. پیش از این چترباز بوده و در گارد ملی حافظ اسد خدمت می کرده است.

[ر...] از او می پرسد آیا افراد بسیاری مثل شما در ارتش وجود دارند؟ «بله، خیلی!»

[م...] : اگر افرادی مثل شما در ارتش وجود نداشتند، مدت ها پیش سوریه از بین رفته بود، این موضوع را دشمنان سوریه به خوبی می دانند.

«به تمام آنهایی که حقیقت را دوست دارند بنوسید هر کسی که می خواهد بشریت و عدالت را تماشا کند به اینجا بیاید، این کشور به همه تعلق دارد. ما وظیفه خودمان را انجام می دهیم، و خدا از سوریه حفاظت می کند». در طول تمام مصاحبه مان او یک تسبیح به دست داشت، بعداً خواهر مقدس کلر ماری به ما گفت که او اهل سنت است.

این سرهنگ ارتش سوریه، وقتی از بشار اسد حرف می زد هیچ وقت مثل فیبوس با نام کوچک از او یاد نمی کرد: «بشار اسد از مرتبه اخلاقی والائی برخوردار است، او می خواست کار سیاسی به شکل اخلاقی به پیش ببرد، ولی این دو با هم سازگاری ندارد. او به عنوان رئیس جمهوری بسیار ارزشمند است. در حالی که سیاست یک آشغالدانی بزرگ است که سیاستمداران هر روز از آن تغذیه می کنند. سیاست و اخلاق با هم سازگار نیستند» این مطالب اصلی بود که ما از این مصاحبه یادداشت کردیم، ولی به درخواست مخاطبان صحبت را ضبط نکردیم. در صحبت با سرهنگ ارتش سوریه ما به خیلی از مسائل پی بردیم.

در مورد سانسوری که تاریخ نویسندگان ما غربی ها به کار بسته اند، درباره تاریخ مقاومت سوریه علیه استعمارگران، «جنگ های فرانسوی ها» (اینجا آن را جنگ های صلیبی می نامند) و ژنرال متکبر فرانسوی هانری گورو Général Henri Gouraud در سال 1920، تا برسیم به دولت های تأسف بار به اصطلاح دموکراتیک امروز ما. درباره شرافت انسانی سربازان. سرهنگ ارتش سوریه مدیریت حفاظتی منطقه ای را به عهده دارد که صومعه در آن واقع شده. خواهران و برادران مسیحی در مورد اعتماد و اطمینانی که در مورد امنیت منطقه به او دارند برای ما وقایعی را تعریف کردند. سربازان وظیفه ای که ما در بیرون صومعه با آنها ملاقات کرده بودیم تحت فرماندهی او

بودند. سال گذشته یکی از همسنگرهای سرهنگ در حمله تروریست ها کشته شد. عکس قاب شده او را در سالون غذا خوری صومعه نصب کرده اند.

روز جمعه (30 اکتوبر 2015) گزارشی ویدئویی (6) از روزنامه نگار آزاد بریتانیایی لیزی فیلان Lizzie Pheelan برای راشیا تودی *Russia Today* دیدم — یک روزنامه نگار واقعی و نه تبلیغات چی هائی مثل لاروش ژوبرت Laroche-Joubert و اولیئریک (7) Olliéric، که عملیات نظامی ارتش سوریه را در پالیمرا طی روزهای گذشته نشان می داد. روشن است که در رسانه های حاکم و رایج این گونه رویدادها را نشان نمی دهند. به خودم گفتم احتمالاً سرباز هائی که ما در سوریه ملاقات کردیم حتماً باید در همین اطراف باشند. دیدن این گزارش موجب شد که من نظم تاریخی این داستان سفر به سوریه را تغییر بدهم و پیش از همه درباره این سربازان هوشیار و ناشناخته ای حرف بزنم که زندگی را دوست دارند و برای دفاع از کشورشان مبارزه می کنند. زمین اتحاد و برادری، تنها مردم در تو فرمان می رانند، آه ای شهر صلح و برادری (8)

ماری آنژ پاتریزیو

مارسی، 1 نومبر 2015



عکس توسط ربکا : ماری آنژ پاتریزیو (سمت چپ) با خواهر مقدیس رافکا، صومعه Mar Yakub در سوریه ماری آنژ پاتریزیو روانشناس و مترجم است و با شبکه ولتر و مرکز مطالعات جهانی سازی نیز همکاری دارد. عضو **comaguer** کمیته برای درک جنگ و جلوگیری از جنگ، مارسی.

[1] [Matin de lumière](#)

[2] [Revenue à Marseille je vais voir qui était ce général :](#) https://en.wikipedia.org/wiki/Khalid_ibn_al-Walid Nous ne connaissons pas celui qui a été un des plus grands généraux de tous les temps, d'après wikipédia.

[3] Saladin... notre ignorance nous empêche de parler davantage avec le colonel de ces personnages extraordinaires. Peut-être est-ce par courtoisie qu'il va donner des noms qui puissent nous faire avoir l'air moins ignares : Napoléon...

4) یوسف العظمه وزیر دفاع و ژنرال سوری، قهرمان مقاومت ضد استعماری در سال 1920 علیه ژنرال گورو ایستادگی کرد و در نبرد میسلون کشته شد. گورو وارد دمشق شد و به محض ورودش و وقتی که هنوز کاملاً مستقر نشده بود به دیدن قبر صلاح الدین در نزدیکی مسجد امویان رفت و در آنجا فریاد زد: «و حالا ما بازگشته ایم!» (La Syrie, d'Alain Chaudouet, p. 70, Editions Karthala, Paris 1997)

در زندگینامه العظمه و یا نبرد خان میسلون در اینترنت، شمار سربازان طرفین قید نشده است، 200 نفر جنبش مقاومت سوریه و 5200 نفر سپاه ژنرال گورو. (مترجم: در عکسی از این نبرد در ویکیپدیا منتشر شده، ژنرال فرانسوی را می بینیم که سوار بر اسب سفید از صف سپاهیان دیدن می کند. به نظر می رسد سپاه فرانسه بیشتر از افریقائی ها تشکیل شده است.

[5] Intéressant de voir l'écart entre la présentation par une journaliste du *Monde* : http://www.lemonde.fr/idees/article/2012/03/03/l-egypte-racontee-par-heikal_1651520_3232.html

et celle de *Sahar* (iranienne) :

<http://frenchold.ws.irib.ir/info/moyen-orient/item/364633-nous-avons-perdu-l%E2%80%99iran-au-profit-des-etats-unis-hassanein-heikal>

[6] <http://arretsurinfo.ch/video-exclusif-en-plein-desert-une-equipe-de-rt-sest-approchee-de-palmyre-controlee-par-daesh/> .

[7] Déjà correspondante de guerre à Tripoli l'été 2011, dans les jours les plus durs de la bataille.

[8] *Terre de fraternité, seul le peuple ordonne en toi, ô cité. Grandola, vila morena , Zeca Afonso* :

<https://www.youtube.com/watch?v=Ha-h5bPSxQE>

لینک متن اصلی :

<http://www.mondialisation.ca/derriere-limage-mediatique-le-courage-et-la-determination-des-syriens-2/5486180>

ترجمه توسط حمید محوی